

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)



## پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و هشتاد و هشتم





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۶ گنج حضور، بخش دوم

کاله‌ای که هیچ خلقش ننگرید  
از خَلّاقَت آن کریم آن را خرید  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۶۶)

- خَلّاقَت: کهنگی و فرسودگی

آن کالای من‌ذهنی که از شدت فرسودگی هیچ‌کس حاضر نیسه آن نگاه کند و آن را بخرد، اما خداوند کریم آن را از انسان می‌خرد. [حتی اگر من‌ذهنی را به حیوانات عرضه کنیم، می‌گویند به‌درد نمی‌خورد.]

هیچ قلبی پیش او مردود نیست  
ز آن که قصدش از خریدن سود نیست  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۶۷)

- قلب: تقلبی

در پیشگاه خداوند هیچ من‌ذهنی تقلبی‌ای مردود و دورریختنی نیست. او همه را فارغ از این که چقدر خراب هستند می‌خرد و در عوض حضور خودش را می‌دهد، زیرا قصد او از این خرید، سود کردن نیست.

نکته: خداوند در این لحظه به ما سلام می کند، یعنی می گوید شما از جنس من هستید، اگر «بله» بگوییم، متوجه می شویم که در هر لحظه و همیشه نزد خداوند نشستیم و این لحظه می تواند «مرتضا»، پسندیده و مبارک باشد. اگر ما این پدیده را درک کنیم، دیگر دست و پای من ذهنی مان را به کار نمی بریم و به سبب سازی نمی افتیم، می فهمیم که زندگی باید از طریق ما فکر کند و این سبب سازی، نقشه کشیدن، زرنگی و دروغ گفتن ما فایده ندارد.

ابتدا سخت است ولی بعد از مدتی فضا خودش گشوده می شود و اگر حقیقتاً تسلیم شویم، از دست آن چیزهایی که ذهنمان نشان می دهد و می خواهند به مرکزمان بیایند رها شده و با خدا یکی می شویم.

جان‌های خَلق پیش از دست و پا  
می‌پریدند از وفا اندر صفا  
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۵)

جان‌های خَلق یا هشیاری انسان‌ها، قبل از این که به این جهان بیایند، دست و پای ذهنی پیدا کنند و بر حسب سبب‌سازی من‌ذهنی فکر و عمل کنند، با خدا یکی بودند. آن‌ها از وفا به عَهْدِ اَلست به مرتبهٔ صفا و هشیاری ناب می‌پریدند، می‌رقصیدند و پرواز می‌کردند و در عشرت فوق‌العاده‌ای بودند.

چون به امرِ اِهْبَطُوا بِنْدی شدند  
حبسِ خشم و حرص و خرسندی شدند  
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۶)

- اِهْبَطُوا: فرود آید، هبوط کنید.  
- بِنْدی: اسیر، به بند درآمد.

وقتی انسان‌ها از جنس جسم شده و با چیزها همانیده شدند، به امر «اِهْبَطُوا: فرود آید» در زندان ذهن همانیده که همواره با درد همراه است زندانی و گرفتار شدند و به اسارت هیجانات منفی‌ای از قبیل خشم، حرص، حسادت و خرسندی از داشتن همانیدگی‌ها درآمدند.



نکته ۱: اگر کسی ترس و اندوه دارد، پس مرکزش جسم بوده و در سبب‌سازی ذهن و دردهای آن است و به خداوند متصل نیست.

نکته ۲: چه کسی سبب‌سازی می‌کند؟ کسی که با چیزها همانیدگی دارد و چیزهای ذهنی به مرکزش می‌آیند.

نکته ۳: خرسندی و رضایت ذهن که همواره با اضافه کردن همانیدگی‌ها به دست می‌آید، با رضایت خدا که با عدم کردن مرکز حاصل می‌شود، بسیار متفاوت است.

نکته ۴: همانیدگی‌های مختلف در مرکزمان سبب ایجاد هیجان‌ات می‌شوند و هیجان‌ات منطقه لغزش هستند. با وجود داشتن من‌ذهنی ما نمی‌توانیم بگوییم منطقی هستیم زیرا خیلی زود ممکن است دچار لغزش شده، بترسیم و یا عصبانی شویم و تصمیماتی بگیریم که خودمان و یا انسان‌های دیگر را بدبخت کنیم.

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۸)

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»

«گفتیم همه [به علت این که هم‌هویت شدید] از بهشت [مرتبه وصل و یکی بودن با خداوند، به فضای ذهن همانیده که توأم با درد است] فرودآید؛ پس اگر هدایتی از من به سوی شما رسید، آن‌ها که هدایت مرا پیروی کنند، نه بیمی دارند و نه اندوهی.»

[کسانی از هدایت زندگی برخوردار می‌شوند که ذهن را به مرکزشان نمی‌آورند، فضا را باز و مرکز را عدم می‌کنند و در نتیجه هیچ ترس و اندوهی ندارند.]

طفل تا گیرا و تا پویا نبود  
مرکبش جز گردن بابا نبود  
- (مولوی، مثنوی دفتر اول، بیت ۹۲۳)

-گیرا: گیرنده، قوی  
-پویا: راه‌رونده، پوینده

تا زمانی که طفل هنوز قدرت بدنی نیافته و راه نمی‌رود پدرش او را روی گردنش می‌نشانند یا بغل می‌کند.  
[ما هم وقتی می‌گوییم نمی‌دانم و بلد نیستم، خداوند ما را سوار گردنش می‌کند، از طریق ما حرف می‌زند،  
ما دست به صنع می‌زنیم و می‌فهمیم باید چکار کنیم و دیگر با سبب‌سازی من‌ذهنی کار نمی‌کنیم.]

چون فضولی گشت و دست و پا نمود  
در عنا افتاد و در کور و کبود  
- (مولوی، مثنوی دفتر اول، بیت ۹۲۴)

- عنا: مخفف عناء، رنج، سختی  
- کور و کبود: دید من ذهنی و آسیب‌های ناشی از آن

وقتی طفل بزرگ شد، دست و پایش قوت گرفت و شروع به حرف زدن کرد و جنب و جوشش آغاز شد، گردن پدر را رها کرد و در نتیجه زمین خورد، به درد و سختی افتاد و کور و کبود شد. [این حالت، دقیقاً حالت من ذهنی ماست که هم بیهوده و زیاده‌گو است و هم با سبب‌سازی و دید غلط خودش را به در و دیوار می‌زند، کور و کبود می‌کند یعنی آسیب می‌بیند، به رنج می‌افتد و زخمی می‌شود.]

نکته: اگر ما با فضاگشایی تا لحظه آخر «دست بسته» پیش شاه یعنی خدا بایستیم، بالاخره در آخر «زر و عطا» را به ما می دهد و ما را به خودش زنده می کند ولی اگر دستمان را نبندیم و در سبب سازی ذهن باشیم، نه در این لحظه و نه تا آخر عمر، «زر و عطا» را به ما نمی دهد و به او زنده نمی شویم.

نامیدی را خدا گردن زده‌ست  
چون گناه و معصیت طاعت شده‌ست  
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۳۶)

خداوند نامیدی را «گردن زده‌است»، یعنی نامیدی اصلاً وجود ندارد؛ زیرا هر گناه و معصیت، هر همانیدگی که با تسلیم و فضاگشایی از مرکز انسان خارج می‌شود، به عبادت تبدیل می‌شود و هشیاری به تله‌افتاده آزاد می‌گردد.

نکته: اگر ما فکر می‌کنیم با هزاران چیز همانیده‌ایم، مقدار زیادی درد، خشم، رنجش، کینه، احساس گناه، حسادت، عدم رواداشت به خوشبختی دیگران، ترس، اضطراب و غیره داریم، در هر سنی هستیم اصلاً نباید ناامید شویم، زیرا با فضاگشایی و اتصال ما به خداوند، همه این‌ها تبدیل به طاعت می‌شود.

(قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۵۳)  
 - «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ  
 الرَّحِيمُ.»

«بگو ای بندگان من که بر زیان خویش اسراف کرده‌اید، [در من ذهنی بیش از حد به خودتان صدمه زده‌اید] از رحمت خدا مأیوس مشوید. زیرا خدا همه گناهان را می‌آمرزد. اوست آمرزنده و مهربان.»

[گناهان ما همان همانیدگی‌های ما هستند و اگر در این لحظه فضاگشایی کنیم و به خداوند وصل شویم، این زندگی به تله‌افتاده ما از ذهن و همانیدگی‌ها و دردها آزاد می‌شود و این‌گونه خداوند گناهان ما را می‌بخشد.]

چون مبدل می کند او سیئات  
طاعتی اش می کند رغم و ثنات  
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۳۷)

و ثنات: جمع واشی به معنی سخن چین، دروغگو؛ منکران، رغم و ثنات یعنی برخلاف میل مخالفان  
[اگر ما چیزهایی که ذهن نشان می دهد را مهم ندانیم و به مرکزمان نیاوریم] خداوند علی رغم فکرهای  
غلطی که ذهن نشان می دهد و به کوری چشم من های ذهنی سخن چین، دروغگو و منکر، گناهان،  
همانیدگی ها و دردهای ما را به طاعت و به فضای گشوده شده مبدل می کند.

نکته: منکر کسی است که هر لحظه به صورت من ذهنی بلند می شود و مرکزش جسم و باور است.



(قرآن کریم، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۷۰)  
 - «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»

«مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند. [یعنی کسانی که ذهنشان را خاموش کنند، آن چه را ذهن از دنیا و همانیدگی‌ها نشان می‌دهد مهم ندانند، با فضاگشایی مرکزشان را عدم کنند و خرد زندگی به فکر و عملشان بریزد، در این صورت] خدا گناهانشان را به نیکی‌ها بدل می‌کند و خدا آمرزنده و مهربان است.»

[به عبارتی خداوند همانیدگی‌ها را از مرکزشان خارج کرده و فضای درونشان را باز می‌کند و آن‌ها را به خودش تبدیل می‌کند. او آمرزنده و مهربان است و هر لحظه می‌خواهد آن‌ها را به خودش زنده کند.]

سَيِّئَاتِهِمُ شُدَّ هَمَّهُ طَاعَاتٍ، شُكْرُ  
هَزْلٍ شُدَّ فَانِيٍّ وَ جِدِّ اثْبَاتٍ، شُكْرُ  
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۰۴)

خدا را سپاس می‌گوییم، چراکه پس از وصل شدنم به زندگی گناهانم، همانیدگی‌هایم، به طاعات تبدیل شدند. دیگر کارهای مسخره من‌ذهنی و تلف کردن زندگی از بین رفت و خداوند پا به مرکز گذاشت.

سَيِّئَاتِهِمْ چُونِ وَسِيْلَتِ شَدِّ بِهٖ حَقِّ  
پَسِ مَزْنِ بَرِ سَيِّئَاتِهِمْ هِيْجِ دَقِّ  
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۰۵)

دَقِّ: کوفتن، طعنه زدن، نکوهش کردن  
وقتی گناهانم، همانیدگی‌هایم، وسیلهٔ فضاگشایی، ارتباط و وصل شدنم به خداوند شد، بنابراین بر گناهان  
من طعنه نزن و نگو چرا این قدر همانیده شده‌ای.

نکته: این بیت نشان می‌دهد که ما باید همدیگر را به تسلیم، شکر و صبر و فضاگشایی تشویق کنیم، و  
آگاه باشیم که همانیدگی یک وسیله‌ای است برای وصل شدن به خداوند و فلسفه این که خداوند به ما درد  
می‌دهد نیز همین است.

زین شود مرجوم شیطان رجیم  
وز حسد او بطرقد، گردد دو نیم  
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۳۸)

- مرجوم: رانده شده، سنگ سار شده، مطرود  
- رجیم: رانده شده، مطرود، ملعون  
- بطرقد: بترکد

وقتی انسان در این لحظه با فضاگشایی اعتراف کند که از جنس خداوند است و چیزهای ذهنی را به مرکزش نیاورد، در این صورت شیطان یا همان نیروی همانش جهان که همواره همانیدگی‌ها را از ذهن به مرکز هل می‌دهد، رانده می‌شود و از حسادت این که انسان در حال آزادی و رهایی از ذهن و تبدیل شدن به اصل خویش است، منفجر شده و از بین می‌رود.

او بکوشد تا گناهی پرورد  
زان گنه، ما را به چاهی آورد  
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۳۹)

شیطان می کوشد تا در ما گناهی ایجاد کند و پرورش دهد و ما را که اختیار داریم فضا بگشاییم و به زندگی وصل شویم، به فضا بندی، آوردن چیزهای ذهنی به مرکز و وصل شدن به جهان وادارد و از همان طریق ما را بر سر چاه بیاورد و به داخلش پرتاب کند.

چون ببیند گان گنه شد طاعتی  
گردد او را نامبارک ساعتی  
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۴۰)

شیطان وقتی می بیند که انسان با فضاگشایی و اقرار به اَلست، گناه را به اطاعت تبدیل کرده است، این لحظه برایش به ساعتی نامبارک تبدیل می شود، چراکه تلاش او برای قرار دادنِ همانیدگی در مرکز انسان بی نتیجه می ماند.

اندر ا من در گشادم مر تو را  
تُف زدی و تحفه دادم مر تو را  
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۴۱)

[این بیت اشاره به داستان حضرت علی و پهلوانی است که در جنگ آب دهان خود را بر روی آن حضرت انداخت و علی رغم این حرکت زشت و ناشایست، با پذیرش و فضاگشایی حضرت علی روبرو شد.] [حال مولانا از زبان خداوند خطاب به انسان می گوید:] بیا و داخل شو، من در را به رویت باز کردم؛ درحالی که تو اهانت کردی اما من تحفه‌ام را به تو عطا کردم تا به زندگی زنده شده و تباه نگردی.

مر جفاگر را چنین ها می دهیم  
پیش پای چپ، چه سان سر می نهیم؟  
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۴۲)

من به کسی که با انقباض مرکزش را از جنس جسم ساخته و به آلت اقرار نکرده است، چنین الطافی را عطا می کنم. پس بین در برابر افرادی که بر حسب سبب سازی عمل کرده اند چگونه احسان می کنم؟



پس وفاگر را چه بخشیم؟ تو بدان  
گنج‌ها و ملک‌های جاودان  
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۴۳)

پس به کسی که در این لحظه مرکزش را عدم کرده و از جنس زندگی می‌شود، چه می‌بخشیم؟ این را بدان، به چنین شخصی گنج‌ها و دارایی‌هایی از جنس حضور و شادی بی‌سبب عطا خواهیم کرد که پایانی نخواهد داشت.

نکته: مولانا با آوردن کلمه «وفاگر» در واقع به این موضوع اشاره می‌کند که حرفه ما باید وفا باشد، یعنی اگر با چالشی مواجه شدیم به جای سبب‌سازی فضا را باز کنیم تا خرد زندگی چاره‌ای نو بیافریند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام



آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۶ گنج حضور، بخش سوم

حکایت صدر جهان بخارا که، هر سایی که به زبان بخواستی، از صدقهٔ عام، بی‌دریغ او محروم شدی، و آن دانشمند درویش به فراموشی و فرط حرص و تعجیل، به زبان بخواست در موکب، صدر جهان از وی رو بگردانید، و او هر روز حیلۀ نو ساختی و خود را گاه زن کردی زیر چادر و گاه نابینا کردی و چشم و روی خود بسته به فراستش بشناختی، الی آخره

در بخارا خوی آن خواجهیم آجل  
بود با خواهندگان حسن عمل  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۹۹)

- خواجهیم آجل: خواجه مهین، سرور بزرگوار

در شهر بخارا پادشاه بزرگواری وجود داشت که به واسطه خو و عادت بخشندگی، هر لحظه به نیازمندان احسان می کرد. [در این حکایت، شاه بخارا که به «صدر جهان» معروف است، نماد خداوند می باشد که هر لحظه می خواهد بندگانش را از رحمت بی پایانش بهره مند کند.]

داد بسیار و عطای بی شمار  
تا به شب بودی ز جودش زر نثار  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۰۰)

آن خواجه بزرگوار از روی صفت بخشندگی بی شمارش، از صبح تا به شب زر و سیم نثار نیازمندان می کرد. [خداوند نیز که سرشار از جود و احسان و گرم است، هر لحظه در تلاش است تا جایی که مخلوقاتش ظرفیت پذیرش دارند، از طلای خوشبختی، امنیت و عشق به آنها عطا کند.]

زر به کاغذپاره‌ها پیچیده بود  
تا وجودش بود، می‌افشاند جود  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۰۱)

او زر و سیم را در تکه‌های کاغذ پیچیده بود و تا جایی که از دستش برمی‌آمد، به بذل و بخشش می‌پرداخت. [این بیت در مورد خداوند نیز صادق است که از روی بخشش و کرم بی‌پایانش به بندگان احسان می‌کند و مادامی که انسان به صورت «من» بلند نشود و اظهار وجود نکند، یا به عبارتی فضا را باز کند، می‌تواند از این برکات بهره‌مند شود. این کرم و رحمت شاه آسمان‌ها و زمین، خداوند، که در اتفاق این لحظه و در آن چه ذهن می‌خواهد به مرکز بیاورد، پیچیده شده‌است، با شناسایی اتفاقات و فضاگشایی، قابل دریافت است و در دسترس ما قرار می‌گیرد.]

همچو خورشید و چو ماه پاکباز  
آنچه گیرند از ضیا، بدهند باز  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۰۲)

درست مانند خورشید و ماه پاک‌باخته که هر چقدر نور از زندگی دریافت می‌کنند، آن را دوباره به موجودات دیگر می‌بخشند.

نکته: انسان هم باید هر لحظه نوری را که از زندگی دریافت می‌کند، به صورت شادی و خرد در جهان منعکس کند. حال باید از خودمان بپرسیم آیا ما فراوانی زندگی را در جهان منعکس می‌کنیم و یا با چیزهای این جهانی همانیده شده و انرژی تنگ‌نظری را در جهان می‌پراکنیم؟



خاک را زربخش که بُود؟ آفتاب  
زر ازو در کان و، گنج اندر خراب  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۰۳)

چه کسی زر و سیم را به خاک می‌بخشد؟ قطعاً آفتاب. طلای موجود در معادن و همچنین گنجی که در  
ویرانه‌ها پنهان شده، همگی از آفتاب است. [در قدیم اعتقاد بر این بود که خورشید بر روی زمین می‌تابد و  
دراثر فشارات زمین و تابش خورشید، سنگ‌های زیر زمین به معدن طلا تبدیل می‌شوند. به عبارتی انسان  
نیز که از جنس خاک است، توسط آفتاب زندگی و نوری که خداوند به او عطا می‌کند، به معدن خرد تبدیل  
می‌شود. حتی زندگی‌ای که در زیر خرابه‌های من‌ذهنی مدفون شده‌است نیز از تابش نور الهی به‌وجود  
می‌آید.]

نکته: گنجی که در زیر پارک توهمی من ذهنی پنهان شده، فقط در صورتی آشکار می‌گردد که این پارک ویران شود و انسان از زندان خشم و حرص و خوشی‌های سطحی در من ذهنی آزاد گردد.

هر صبا حی یک گُره را راتبه  
تا نماید اُمّتی زو خایبه  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۰۴)

- راتبه: وظیفه، مقرری، عطیه  
- خایبه: نومید، ناکام

صدر جهان هر روز صبح به گروهی حقوق می داد، تا هیچ نیازمندی از بخشش او ناکام و ناامید نماند.

مبتلایان را بُدی روزی عطا  
روز دیگر بیوگان را آن سخا  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۰۵)

به طور مثال یک روز مخصوص کمک به بیماران و درماندگان بود و روز دیگر مختص بخشیدن و احسان به بیوه‌زنان بود.

روز دیگر بر علویان مقل  
با فقیهان فقیر مشغول  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۰۶)

- مقل: درویش، فقیر

همچنین روز دیگر به سادات فقیر و یا فقیهانی که به واسطه اشتغال به درس و علوم شرع تنگدست بودند، مستمری می داد.

روزِ دیگر بر تُهی‌دستانِ عام  
روزِ دیگر بر گرفتارانِ وام  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۰۷)

روزی به مردمِ عادی و روزِ دیگر به کسانی که گرفتارِ قرض بودند، کمک می‌کرد.

شرط او آن بود که کس با زبان  
زر نخواهد هیچ، نگشاید لبان  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۰۸)

اما تنها شرط بخشش صدر جهان این بود که کسی به زبان اظهار نیاز نکند و طلب زر و سیم نداشته باشد. [شرط خداوند نیز همین است که انسان با سبب‌سازی و از روی حرص چیزی نخواهد، بلکه فضا را باز کند تا «قضا و کن‌فکان» نیاز او را تشخیص دهد.]

لیک خاموش بر حوالی رَهش  
ایستاده مُفلسان، دیواروش  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۰۹)

بنابراین بینوایان درحالی که خاموش و بی صدا ایستاده بودند، در مسیر عبور شاه مانند دیوار صف می کشیدند.



هر که کردی ناگهان با لب سؤال  
زو نبردی زین گنه یک حبه مال  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۱۰)

اگر کسی ناگهان نیاز خود را به زبان مطرح می‌کرد، به خاطر این گناه حتی به اندازه یک حبه هم نمی‌توانست از شاه چیزی دریافت کند.

نکته: یکی از شایع‌ترین اشتباهات انسان در ذهن این است که هر چند به ظاهر عبادت می‌کند، اما مدام از خداوند می‌خواهد همانیدگی‌هایش را زیاد کند. او نمی‌داند که همین حرف زدن‌های ذهنی مانع دریافت لطف و بخششی می‌شود که هر لحظه از طرف خداوند به سمتش سرازیر می‌شود.

مَنْ صَمَتَ مِنْكُمْ نَجَا بُدْ يَاسِهْ أَشْ  
خَامْشَانِ رَا بُود كَيْسَهْ وَ كَاسَهْ أَشْ  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۱۱)

- یاسه: یاسا، قاعده، قانون

بر طبق حدیثی که می‌گوید: «هر کس خاموش باشد نجات می‌یابد»، قانون و قاعده صدر جهان نیز این بود که از کیسه زرش به کسانی ببخشد که ساکت و خاموش هستند و تقاضایی ندارند.

نکته: حال باید از خود پرسیم، آیا طبق این حدیث عمل می‌کنیم؟ آیا ذهن را خاموش می‌کنیم تا رستگار شویم؟ و یا با سبب‌سازی مدام به دنبال بیان کردن نیازهای خود به خداوند هستیم؟

حدیث  
- «مَنْ صَمَتَ نَجَا»

«هر که خموشی‌گزید، رستگار شد»

نادرا روزی یکی پیری بگفت  
ده زکاتم که منم با جوع جفت  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۱۲)

تا این که از قضا روزی پیرمردی به صدر جهان گفت: «به من زکاتی بده که همیشه گرسنه‌ام.»


با تشکر:  
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: حسام



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



پیغام عشق - پایان قسمت هزار و چهارصد و هشتاد و هشتم



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**